

The fall of Mahabad and fate of the 14th Gendarmerie regiment (October 1921)

Sirvan Khosrozadeh ¹

**GANJINE-YE
ASNAD**
Historical Research &
Archival Studies Quarterly

Abstract:

Purpose: Withdrawal of foreign forces from Azerbaijan after the end of WWI and at the same time the weakness of the central government in the region, encouraged Simko, the Kurdish warlord, to extend his power further. Simko captured Urmia in January 1921 and extended his power toward south to capture the Kurdish city of Mahabad. Mokhber o-Saltaneh, the governor of Azerbaijan, sent a regiment of the gendarms from Tabriz, commanded by Major Malekzadeh to defend the city. Simko invaded the city captured it in October the same year. This paper examines the developments that led to the fall of Mahabad in the hands of Simko.

Method and Research Design: Archival documents and library resources were examined to collect data for this study.

Findings and Conclusions: While emphasizing the inevitability of the war in Mahabad, evidence show that several factors contributed to the fall of the city including the failure of the governor of Azerbaijan and the brigad's commander to take effective actions. As the result, hundreds of gendarmes were killed the central government's position in the area considerably weakened.

Keywords:

Simko, Mahabad, Malekzadeh, Mokhber aSaltaneh, Gendarmerie.

Citation:

Khosrozadeh, S. (2020). The fall of Mahabad and fate of the 14th Gendarmerie regiment (October 1921). *Ganjine-ye Asnad*, 30(2), 64-84. doi: 10.22034/ganj.2020.2423

1. PhD in History, Payam Noor University, Tehran, I. R. Iran
kiaksar612@yahoo.com

Copyright © 2020, NLAI (National Library & Archives of I. R. Iran). This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and adapt the material for any purpose.

Ganjine-Ye Asnad

«118»

Peer-reviewed Journal | National Library & Archives of I. R. Iran, Archival Research Institute

ISSN: 1023-3652 | E-ISSN: 2538-2268

Digital Object Identifier(DOI): 10.22034/ganj.2020.2423

Indexed by Google Scholar, Researchgate, ISC, SID & Iran Journal | <http://ganjineh.nlai.ir>

Vol. 30, No. 2, Summer 2020 | pp: 64 - 84 (21) | Received:13, Nov. 2018 | Accepted:10, Mar. 2019

Historical research





فصلنامه تحقیقات تاریخی
و مطالعات آرشئوی

سقوط مهاباد و سرانجام هنگ چهاردهم ژاندارمری (مهر ۱۳۰۰ شمسی)

سیروان خسروزاده^۱

چکیده

هدف: بعد از خاتمه جنگ جهانی اول و خروج قوای بیگانه از آذربایجان و ضعف دولت مرکزی، اسماعیل آقا (سمکو) به قدرت بلامنازع منطقه تبدیل شد و درصدد بسط موقعیت خود برآمد. او در دی ماه ۱۲۹۹ ارومیه را تصرف کرد. مخبرالسلطنه، حکمران آذربایجان، با آگاهی از وخامت اوضاع، هنگ چهاردهم ژاندارمری تبریز را به فرماندهی ماژور ملک زاده به استقرار در مهاباد و مقابله با پیشروی سمکو مأمور کرد. سمکو در مهرماه سال بعد به این شهر حمله برد و آن را تسخیر و هنگ چهاردهم ژاندارمری را متلاشی کرد. این مقاله زمینه‌ها، چرایی، و چگونگی سقوط مهاباد را بازمی‌نماید.

روش / رویکرد پژوهش: داده‌ها از اسناد آرشئوی و منابع کتابخانه‌ای گردآمده است.

یافته‌ها و نتیجه‌گیری: حمله حساب شده سمکو و ضعف و کوتاهی حکمران آذربایجان و فرمانده ژاندارم‌ها سبب سقوط مهاباد و کشتار صدها ژاندارم و تضعیف موقعیت حکومت مرکزی در این منطقه شد.

کلیدواژه‌ها:

سمکو، مهاباد، ملک زاده، مخبرالسلطنه، ژاندارمری.

استناد:

۱. دکترای تاریخ ایران دوره اسلامی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران
kiaksar612@yahoo.com

خسروزاده، سیروان. (۱۳۹۹). سقوط مهاباد و سرانجام هنگ چهاردهم ژاندارمری (مهر ۱۳۰۰ شمسی). *گنجینه اسناد*، ۳۰ (۲)، ۶۴-۸۴. doi: ۱۰,۲۲۰۳۴/ganj.۲۰۲۰,۲۴۲۳



گنجینه اسناد

«۱۱۸»

فصلنامه علمی | سازمان اسناد و کتابخانه ملی ج.ا.ایران - پژوهشکده اسناد

شاپا (چاپی): ۱۰۲۳-۳۶۵۲ | شاپا (الکترونیکی): ۲۵۳۸-۲۲۶۸

شناسانه برنمود رقمی (DOI): ۱۰,۲۲۰۳۴/ganj.۲۰۲۰,۲۴۲۳

نمایه در ISC, SID, Researchgate, Google Scholar و ایران ژورنال | <http://ganjineh.nlai.ir>

سال ۳۰، دفتر ۲، تابستان ۱۳۹۹ | صص: ۶۴ - ۸۴ (۲۱)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۸/۲۲ | تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۲/۱۹

تحقیقات تاریخی

مقدمه

ژاندارمری از زمان تأسیس تا روی کار آمدن رضاخان فراز و فرودهای زیادی را از سر گذراند. برخلاف قوای قزاق که عمال روسیه تزاری قلمداد می شدند، ژاندارمری نیرویی میهن پرست و ملی به حساب می آمد. بعد از انقلاب اکتبر و خروج روس ها از ایران، ژاندارمری این فرصت را به دست آورد که دو هنگ از نیروهای خود را در صفحات آذربایجان و خراسان سازمان دهی کند. واحد تبریز یعنی رژیمان یا هنگ چهاردهم ژاندارمری که به اردوی آهنین معروف شد، تحت فرماندهی ماژور حسن ملک زاده قرار گرفت. ملک زاده جزو اولین فرماندهان ژاندارمری در ایران بود که از بدو تأسیس این نیرو در آن مشارکت کرد و با درجه نایب اولی در ژاندارمری فارس به خدمت مشغول شد و بعدها در خلال جنگ جهانی اول دوشادوش آزادی خواهان علیه روس و انگلیس فعالیت کرد (ملک زاده، ۱۳۲۸، صص ۱۱-۳۱)؛ کرونین او را در شمار فرماندهان لایق ژاندارمری ذکر کرده است (کرونین، ۱۳۷۷، ص ۴۲).

به دنبال پایان جنگ جهانی اول اگرچه قوای بیگانه از ایران خارج شدند، ولی تا برقراری اقتدار حکومت مرکزی در گوشه و کنار کشور زمان زیادی باقی مانده بود. به دنبال کودتای سوم اسفند و عزم سردار سپه کم کم سازوکارهای اعاده قدرت مرکزی در جای جای مملکت در دستور کار قرار می گرفت. از جمله مهم ترین اولویت هایی که می بایست با آن مقابله می شد، جنبش جنگل و شورش سمکو بود. در صفحات شمال غرب کشور تحریکات اسماعیل آقا (سمکو) وارد فصل جدیدی شده بود؛ به طوری که او در دی ماه ۱۲۹۹ ارومیه را تصرف کرد. بنابراین در اواسط زمستان همین سال هنگ چهاردهم ژاندارمری موسوم به اردوی آهنین مأموریت یافت تا تحت فرمان ملک زاده در مهاباد مستقر شود و ضمن تلاش برای محدود کردن پیشروی های بیشتر سمکو، آمادگی های لازم را برای حمله و پیشروی به سمت ارومیه کسب کند. ولی این نیرو با وجود همه توانایی هایش سرنوشتی شوم یافت و نه تنها موفقیتی به دست نیاورد، بلکه در جنگی که در اواسط مهر ۱۳۰۰ شمسی در مهاباد میان دو طرف روی داد، تقریباً به طور کلی از هم پاشید و نابود شد.

واقعۀ جنگ مهاباد و کشتار قوای هنگ چهاردهم ژاندارمری یا همان اردوی آهنین از جمله وقایعی است که با وجود اهمیت و ضرورتی که در واکاوی آن وجود داشته است تا این لحظه به آن بی توجهی شده است. اهمیت این موضوع در آن است که کشته شدن بی سابقه صدها ژاندارم در جریان سقوط پادگان مهاباد و شکست های بعدی این نیرو باعث شد تا رضاخان ژاندارمری را نیرویی بی اهمیت بخواند و این وقایع تأثیری مهم در تصمیم او مبنی بر ادغام ژاندارمری در نیروی قزاق و تشکیل قشون یکپارچه داشته باشد.



هم‌چنین باید توجه داشت که شکست ژاندارمری در جنگ مهاباد و یکی دو جنگ بعدی و تحقیرهای حاصل از آن، از جمله اصلی‌ترین دلایل قیام لاهوتی در تبریز و همراهی ژاندارم‌ها با او در ماه‌های بعد بوده‌است.

بدون شک شکست ملک‌زاده هم‌چون بسیاری از وقایع تاریخی دیگر معلول عوامل گوناگون بوده‌است. براین اساس هر نوع تحلیل یک‌جانبه از واقعه فوق عملاً به معنای نادیده گرفتن مجموعه عوامل مؤثر در این حادثه است. باور رایج این است که شخص ملک‌زاده و غفلت او علت اصلی سقوط مهاباد بوده‌است؛ ولی در نوشتار حاضر برای اولین بار تلاش می‌شود تا خوانشی صحیح از این واقعه عرضه شود. با این وصف تلاش اصلی پژوهش حاضر در راستای پاسخ‌دادن به چرایی و چگونگی وقوع این رخداد تاریخی است. با توجه به این حقیقت که در این زمینه هیچ نوع پیشینه پژوهشی‌ای وجود ندارد، ابتدا شرح واقعه به صورت روایی آورده می‌شود و در پایان، واقعه تحلیل می‌شود.

سقوط ارومیه، مقدمه سقوط مهاباد

در دی‌ماه ۱۲۹۹ شمسی تصرف ارومیه به دست سمکو زنگ خطر را برای مقامات دولتی به صدا درآورد و مخبرالسلطنه حکمران جدید آذربایجان فوراً در صدد مقابله با سمکو برآمد. او با اطلاع از سقوط ارومیه ماژور ملک‌زاده و ظفرالدوله را به ترتیب با قوایی به شرفخانه و طسوج اعزام کرد. ظاهراً تصرف ارومیه بازتاب زیادی در تبریز داشته بود؛ تا آنجاکه برخی هدف مخبرالسلطنه را از اعزام دو نیروی فوق ترس از حمله سمکو به تبریز اعلام کرده بودند (تمدن، ۱۳۵۰، ص ۳۵۹). بعد از آنکه این دو نیرو در نقاط تعیین شده مستقر شدند، به هر یک مأموریت‌های جدیدی سپرده شد؛ بدین ترتیب که ظفرالدوله برای تثبیت موقعیت خود در جبهه شمال (خوی و طسوج) مأمور شد و ملک‌زاده برای عزیمت به جبهه جنوب (مهاباد) مأمور شد.

مخبرالسلطنه در تلگرافی به ملک‌زاده ضمن اشاره به اطلاعاتی مبنی بر قصد سمکو برای حمله به مهاباد و تأکید بر این باور که «اگر مهاباد بیفتد، دروازه تمام کردستان به دست دشمن افتاده و خطر بزرگ تری مملکت را تهدید خواهد کرد»، به او دستور داد در رأس قوای تحت فرمانش اعزام مهاباد شود. ملک‌زاده در پاسخ به مخبرالسلطنه نوشت: «موقعیت نظامی مهاباد به هیچ وجه برای دفاع مساعد نیست! و اهالی عموماً مسلح هستند و اعزام این عده مختصر ۲۵۰ نفری یک انتحار و اتلاف عمده قوه است و باید چاره دیگری بیندیشید و یا لااقل ۱۵۰۰ سوار و پیاده و توپخانه مکفی بفرستید که برای دفاع تا اندازه‌ای قابلیت داشته باشد» (ملک‌زاده، ۱۳۲۸، ص ۵۹). البته آن چنان که مشاهده خواهد شد قوای ملک‌زاده

بسیار بیشتر از شمار مورد ادعای او بوده است. در هر حال اعتراضات او سودی نبخشید و او در اواخر سال ۱۲۹۹ در رأس نیروهایش عازم مهاباد شد (جهانبانی، ۱۳۸۰، ص ۲۲۲). البته تأکید جدی مخبرالسلطنه بر اعزام ژاندارم‌ها به مهاباد علتی دیگر نیز داشت و آن درخواست سران عشایر مهاباد از او مبنی بر اعزام قوای دولتی بود. در واقع سران عشایر به او وعده داده بودند که در صورت استقرار نمادین نیرویی دولتی و لو محدود در مهاباد، خود عشایر وظیفه دفاع از شهر را برعهده خواهند گرفت (هدایت، ۱۳۸۵، ص ۳۲۴). چنین بود که ملک‌زاده عازم آن شهر شد و اندکی بعد از ورود، از آنجاکه نیروهای تحت فرمانش را کم و ناکافی می‌دانست، برخلاف میل و با وجود بی‌اعتمادی به عشایر محلی، ناچار شد شماری از آنان را استخدام کند (ملک‌زاده، ۱۳۲۸، ص ۶۰).

شکست ظفرالدوله

اعزام ظفرالدوله و ملک‌زاده به طسوج و مهاباد و تلاش‌های مخبرالسلطنه برای تقویت این دو جبهه با هدف پیشروی آن‌ها به سوی ارومیه در اولین فرصت ممکن و در میان‌گرفتن و نابود کردن سمکو چیزی نبود که از دید سمکو پنهان بماند و قاعدتاً او با آگاهی از این برنامه دیر یا زود به مقابله می‌پرداخت و لذا طبیعی بود که به یکی از دو جبهه شمالی یا جنوبی حمله ببرد. بر این اساس سمکو صبح روز ۹ فروردین ۱۳۰۰ شمسی با تمام قوا به ظفرالدوله حمله بُرد. ظفرالدوله غافلگیر شد و به کشتی آدمیرال پناه برد و با دور شدن از ساحل جان خود را نجات داد. ژاندارم‌ها و قزاق‌های تحت فرمانش هم با بی‌نظمی به طرف شرفخانه عقب‌نشینی کردند (جهانبانی، ۱۳۸۰، ص ۱۸۳). تلفات شکست ظفرالدوله عبارت بود از ۳۰۰ کشته، از دست رفتن سیصد شتر مهمات و اسلحه، و ۳ عراده توپ و مسلسل (معمدالوزاره، ۱۳۸۹، ص ۴۴۰). مخبرالسلطنه در تلگرافی با این مضمون که «ظفرالدوله بی‌تجربگی کرده، شما خودتان را بپایید» ملک‌زاده را از حساسیت اوضاع آگاه کرد (جهانبانی، ۱۳۸۰، ص ۱۸۳).

ملک‌زاده و نیروهایش امیدوار بودند در نتیجه تقویت جبهه خوی و طسوج، قوای دولتی از شمال و خود آن‌ها از جنوب به صورت هم‌زمان به سوی ارومیه و سلماس پیشروی کنند و این مناطق را از نفوذ سمکو خارج کنند. او معتقد بود از آنجاکه شغل و معیشت اصلی گُردها کشت توتون و تنباکو است، قوای دولتی باید قبل از فرار سیدن فصل برداشت این محصول عملیات را شروع کنند؛ زیرا در غیر این صورت گُردها که بعد از فصل برداشت محصول بیکارند، تفنگ برمی‌دارند و همگی به سمکو و شیخ‌طه می‌پیوندند و شکست دادن سمکو دشوار می‌شود. علاوه بر این، ملک‌زاده در نامه‌هایش به مخبرالسلطنه



پیشنهاد می‌کرد تا سمکو را به مهاباد بکشانند و زمانی که او عازم تصرف این شهر شد، نیروهای دولتی از طسوج، گل‌مان‌خانه و حیدرآباد با کشتی حرکت کنند و از پشت سر، قوای او را در میان بگیرند و نابود کنند (ملک‌زاده، ۱۳۲۸، ص ۶۳).

این در حالی بود که سمکو از چندین ماه قبل به تجهیز و آموزش نیرویی ۸۰۰ نفری سرگرم بود و در روز عید قربان ۱۳۳۹ ق/ ۲۴ مرداد ۱۳۰۰ شمسی با شرکت ۴۰۰ نفر از این نیرو و مانوری در چهارپق برگزار کرد. آنچه در این مانور تازگی داشت لباس هماهنگ قوای او بود. او از رئیس هر طایفه خواسته بود با شمار نیرویی که برایش تعیین شده‌است در چهارپق حاضر شود؛ مثلاً از طایفه دشتی خواسته بود ۳۰۰ نفر به چهارپق بفرستند. آن‌چنان‌که معتمدالوزاره نوشته‌است در آن زمان مشخص نبود که منظور سمکو از این حرکات چیست (معتمدالوزاره، ۱۳۸۹، صص ۵۰۱-۵۰۲). در ۲۶ محرم ۱۳۴۰/ ۶ مهر ۱۳۰۰ اسماعیل آقا از طرفی عین تلگرافی را که فرمانده ملی‌گرایان عثمانی برایش فرستاده بود و حاکی از حرکت ۸ هزار آسوری مسلح به سوی ارومیه بود، نزد مردم این شهر فرستاد و از طرف دیگر رؤسای گرد را به چهارپق احضار کرد. به‌زودی روشن شد که او به‌قصد اغفال قوای دولتی مستقر در جبهه طسوج شایعه آمدن آسوری‌ها را پخش کرده‌است تا بتواند به مهاباد حمله کند (معتمدالوزاره، ۱۳۸۹، صص ۵۱۹-۵۲۳). در این زمان در مهاباد نیز وضعیت مطلوبی حاکم نبود. شواهد موجود نشان می‌دهند که مردم مهاباد از سوء رفتار نظامیان مقیم آن شهر ناراضی بودند و «از طول اقامت و رفتار قشون دل‌تنگ» شده بودند (استادوخ، ۱۳۰۰ شمسی، کارتن ۴۵، پرونده ۱۰، سند شماره ۲). بنابه ادعایی نظامیان بر اهل وعیال ساکنان شهر دست تعدی دراز کرده بودند (امین‌الشرع، ۱۳۷۸، ص ۵۴). واقعیت این بود که ملک‌زاده به مردم شهر بدبین بود و همه آن‌ها را به چشم هواداران سمکو می‌نگریست؛ بنابراین به‌دلیل سوء حرکات نظامیان مقیم مهاباد، اهالی آنجا محرمانه با اسماعیل آقا مکاتبه کردند (استادوخ، ۱۳۰۰، کارتن ۴۵، پرونده ۱۰، سند ۳). در این میان سمکو تنها منتظر پایان فصل برداشت محصول بود و حمله او به مهاباد بعد از برداشت محصول قطعی به‌نظر می‌رسید (معتمدالوزاره، ۱۳۸۹، ص ۵۰۵). در روزهای ۹ و ۱۰ شهریور شایع شد که قوای ملک‌زاده از مهاباد وارد سلدوز شده‌اند. این خبر با خبر دیگری مبنی بر ورود نیرویی از تهران به تبریز هم‌زمان شد. از آنجاکه تصور می‌شد ملک‌زاده قصد دارد به سوی ارومیه پیشروی کند، تیمورآقا، از سران سمکو در رأس نیرویی ۸۰۰ نفری از سلماس تصمیم گرفت به طرف سلدوز حرکت کند، ولی خیلی زود روشن شد که این قضیه صحت ندارد و ملک‌زاده با ۴۰۰ سوار صرفاً به‌قصد ملاقات با قرنی آقا مامش به پسه آمده و بعد از یک شب اقامت، در ۱۱ شهریور به مهاباد بازگشته‌است؛ بنابراین

مأموریت حرکت تیمور آقا بدان سو منتفی شد (معمدالوزاره، ۱۳۸۹، ص ۵۰۹). هم‌زمان با جدی شدن احتمال حمله سمکو به مهاباد، به فرمان ملک‌زاده چندصد تن از عشایر دهبکری و منگور برای مقابله با پیشروی احتمالی سمکو به طرف مهاباد به سوی ارومیه حرکت کردند؛ ولی نیروی فوق در نتیجه اختلاف سران عشایر متزلزل و سپس متفرق شد (توفیق، ۱۳۸۹، ص ۱۳۶). بنابراین ملک‌زاده که احتمالاً به عملکرد دهبکری‌ها بدگمان بود، در شب ۴ مهر چند تن از سران دهبکری از جمله امیر اسعد را دستگیر کرد و همان شب آنان را به تبریز اعزام کرد (استادوخ، ۱۳۰۰، کارتن ۴۵، پرونده ۱۲ سند ۵۳؛ استادوخ، ۱۳۰۰، کارتن ۴۵، پرونده ۱، سند ۱۳). ملک‌زاده در این باره می‌نویسد: «از خوانین مهاباد که در اطراف من بودند غیر از آقای علی خان حیدری که او هم، قوه و تفنگچی نداشت، [از کسی] مطمئن نبودم. مدارک و قرائن بی‌شماری بود که دورویی و خیانت و بندوبست آن‌ها را با سمکو و سیدطه ثابت کرده بود» (ملک‌زاده، ۱۳۲۸، ص ۶۵). ولی واقعیت این بود که اکثریت سران و بزرگان مهاباد با سمکو همراهی نداشتند و تنها متحد واقعی سمکو حمزه‌آقا مامش بود؛ حال آنکه برادرش قرنی آقا مخالف سمکو و هوادار دولت بود و خانواده قاضی هم آن‌گونه که مشاهده خواهد شد در نتیجه سقوط مهاباد صدمات زیادی دیدند.

سقوط مهاباد

دستگیری سران دهبکری زمینه‌ساز حمله سمکو به مهاباد شد. خانلرخان عضو کارگزاری ارومیه در این باره در گزارشی به کارگزاری تبریز می‌نویسد: «پس از گرفتاری آقایان دهبوکری، اسماعیل آقا که از قبل در خیال تصرف مهاباد بود و باطناً با اکثر آقایان مکاتبه داشت، فرصت را غنیمت شمرد و عازم این شهر شد» (استادوخ، ۱۳۰۰، کارتن ۴۵، پرونده ۱۰، سند شماره ۲). سمکو با آمادگی کامل و در حالی که با پنخشی شایعه حمله قریب‌الوقوع آسوری‌ها توانسته بود اذهان عمومی را منحرف و قوای مستقر در جبهه طسوج را اغفال کند، از چهارم عازم فتح مهاباد شد. در اول صفر ۱۳۴۰ / ۱۱ مهر ۱۳۰۰ ابتدا نیروهای پیاده سمکو وارد ارومیه شدند و سپس خود او نیز با ۶۰۰ سواره شکاک از راه رسید. قوای طوایف بیگزاده و رؤسای هرکی و سیدطه هم در ارومیه به او پیوستند. نیروی پیاده در روز دوم صفر / ۱۲ مهر عازم مهاباد شدند و خود او هم صبح روز بعد عازم مهاباد شد (معمدالوزاره، ۱۳۸۹، صص ۵۲۳-۵۲۴). روزنامه ستاره ایران در روز ۴ صفر / ۱۴ مهر، یعنی یک روز بعد از حرکت سمکو از ارومیه به سوی مهاباد در مطلبی تحت عنوان «محاصره اسماعیل آقای سمیتقو» از گرفتار شدن سمکو و قلع و قمع قریب‌الوقوع او خبر داد (ستاره ایران، سال هفتم، شماره ۶۲، ۵شنبه ۴ صفر ۱۳۴۰، ص ۲).



آقاحیب‌الله تاجر همدانی هنگام حمله سمکو به مهاباد در این شهر بوده و بعداً به صائین‌قلعه گریخته‌است. او در گزارش خود آمدن قوای سمکو و عملکرد ملک‌زاده را بررسی کرده‌است. او ملک‌زاده را متهم می‌کند که با وجود آنکه قرنی‌آقای مامش قبلاً خبر حرکت سیدطه و سمکو به سوی مهاباد را به او اطلاع داده بود، به این مخاطره بزرگ بی‌اعتنایی کرده‌است (استادوخ، ۱۳۰۰، کارتن ۴۵، پرونده ۱۰، سند ۳۵). اتهام سنگین‌تر را امین‌الشرع خویی به ملک‌زاده وارد می‌کند و با استناد به سخنان رئیس تلگراف‌خانه می‌نویسد: «ملک‌زاده غالباً روزها را در خواب و شب‌ها را در مجلس شراب می‌گذرانید. حتی از قراری که رئیس تلگراف‌خانه می‌گفته ساعتی که اسماعیل‌آقا هجوم کرده بود، باز ملک‌زاده در خواب بوده و کسی جسارت به بیدار کردنش نکرده، چندان که صدای توپ و تفنگ دشمن وی را از خواب بیدار کرده بود» (امین‌الشرع، ۱۳۷۸، ص ۵۴).

در واقع ملک‌زاده به محض آگاه‌شدن از خبر پیشروی قوای سمکو، نایب میرمهدی‌خان نورایی را همراه با پنجاه‌شصت نظامی برای کسب اطلاع از مواضع و استعداد نظامی قوای مهاجم اعزام کرد. نامبرده در روز ۱۲ مهر قوای مهاجم را ۴۰۰ نفر گزارش داد (ملک‌زاده، ۱۳۲۸، ص ۶۸). «در زدو خوردی که میان این گروه اکتشافی با قوای سمکو صورت گرفت ۱۷ نفر از ژاندارم‌ها کشته شدند و بقیه به مهاباد برگشتند و ملک‌زاده را از واقعه باخبر ساختند» (استادوخ، ۱۳۰۰، کارتن ۴۵، پرونده ۱۰، سند ۳۵). از آنجاکه گروه اکتشافی موفق نشده بودند کیفیت قوای سمکو را کشف کنند، ملک‌زاده همان روز دو جوخه اکتشافی دیگر را برای اطلاع از شمار قوای سمکو اعزام کرد. این واحدها شمار قوای مهاجم را ۷۰۰ نفر اعلام کردند. ملک‌زاده که شمار قوای گرد را تا شروع جنگ در غروب آن روز ۷۰۰ نفر دانسته بود، هیچ نگرانی‌ای از رویارویی با این عده به خود راه نداد و آن‌چنان‌که اظهار داشته‌است با قوای تحت فرمانش مدت‌ها بود منتظر چنین لحظه‌ای بودند. او سپس شروع کرد به سازمان‌دهی قوای تحت فرمانش که به‌روایت او ۳۵۰ نفر بودند. در همان حال در تلگراف‌هایی فوری به تهران و تبریز ضمن گزارش از حمله کردها توصیه کرد از راه دریاچه ارومیه قوایی در حیدرآباد پیاده کنند و از دانالو هم قوایی به مهاباد بفرستند. او امیدوار بود بدین طریق از روبه‌رو و پشت سر به قوای سمکو حمله کنند و آن‌ها را درهم بشکنند (ملک‌زاده، ۱۳۲۸، ص ۶۸). به‌روایتی رشیدالسلطنه قراپایاغ که در این ایام با سی تن از افرادش در رکاب ملک‌زاده بود به او توصیه کرد که به‌جای سنگربندی در داخل شهر، نیروهایش را در استحکامات اطراف مستقر سازد تا بدین‌وسیله بتوانند تا هنگام رسیدن نیروهای کمکی استحکامات را حفظ کنند؛ ولی توصیه‌های رشیدالسلطنه مقبول واقع نشد، زیرا اسدالله‌خان فشنگ‌چی با متهم کردن او به ترس از اسماعیل‌آقا ادعا کرد قوای دولتی

توانایِ مقابله با سمکو هستند و بدین ترتیب ملک‌زاده را اغوا کرد (خسروی چپانه، ۱۳۸۹، صص ۴۴۸-۴۵۰).

اگرچه در تابستان آن سال یک واحد ژاندارم مرکب از ۳ گروهان پیاده‌نظام و یک دستهٔ مسلسل‌چی و دو اسکادران سواره برای تقویت قوای تبریز از تهران فرستاده شده بود، ولی کلنل لندبرگ که در رأس این قوای ۱۵۰۰ نفری بود تا چند روز قبل از واقعهٔ مه‌باد به آغاز عملیات‌های فعال علیه سمکو هیچ تمایلی نداشت و معتقد بود برای آموزش و شناسایی بیشتر منطقه به زمان نیاز دارد و شکوه می‌کرد که پول کافی برای پرداخت مواجب به نیروهایش ندارد و آنان بدون دریافت حقوق حاضر به جنگ نخواهند شد (Burrell, 1997, p87). ولی نظر به حساسیت زمانی و چه‌بسا بنابه پافشاری‌های ملک‌زاده بالأخره در آخرین لحظات اسکادرانی ۱۰۰ نفره به فرماندهی سروان حسن ارفع به یاری او فرستاده شد. ولی آن‌چنان‌که مشاهده خواهد شد این نیرو زمانی رسید که جنگ خاتمه یافته بود (ارفع، بی‌تا، ص ۶۰). علاوه‌براین ملک‌زاده، عدل‌الدولهٔ کبیری حاکم مه‌باد را برای جمع‌آوری نیرویی چریکی به مراغه و میاندوآب فرستاده بود که هرلحظه انتظار می‌رفت از راه میاندوآب وارد مه‌باد شوند. اگرچه این نیرو هرگز به مه‌باد نرسید، ولی ملک‌زاده تا آخرین لحظه ورود آن را انتظار کشید (جهانبانی، ۱۳۸۰، ص ۱۹۱).

اسماعیل آقا که بعد از راهپیمایی طولانی سریعاً خود را همان شب به مه‌باد رسانده بود، استراحت کرد و با تعداد کمی از نفراتش که در ۳۰ تا ۵۰ متری آن‌سوی رودخانهٔ وسط شهر بودند و از وسط درختان انبوه تیراندازی می‌کردند، ژاندارم‌ها را تا صبح بیدار نگه داشت (جهانبانی، ۱۳۸۰، صص ۲۲۲-۲۲۳). آقا حبیب همدانی در این باره می‌گوید: «از طرف قشون اسماعیل آقا اول شب چند تیر تفنگ به طرف ژاندارم‌ها خالی و بعد متوقف شد؛ ولی ژاندارم‌های ناآزموده و جنگ‌ندیده تا طلوع صبح اقلاً پنجاه هزار تیر توپ و تفنگ خالی کردند» (استادوخ، ۱۳۰۰، کارتن ۴۵، پروندهٔ ۱۰، سند ۳۵). به‌روشنی از این گزارش‌ها پیداست که ژاندارم‌ها بی‌تجربه بوده‌اند و ملک‌زاده هم در مقام فرمانده اردو نتوانسته است آن‌ها را مدیریت کند.

هنگام طلوع آفتاب روز بعد ژاندارم‌ها به سه دسته تقسیم شده بودند و ارتباطشان به‌کلی باهم قطع شده بود. دستهٔ نخست عده‌ای بودند که در منزل و عمارت فرماندهی ملک‌زاده در مجاورت رودخانه‌ای که آن‌طرفش به اشغال قوای سمکو درآمده بود، سنگر گرفته بودند. دستهٔ دوم در منتهی‌الیه شهر درون کاروان‌سرای نزدیک قبرستان عمومی شهر و جادهٔ میاندوآب تجمع کرده بودند و بلا تکلیف مانده بودند و دستهٔ سوم نیز آنانی بودند که در بیمارستان بستری بودند (جهانبانی، ۱۳۸۰، ص ۲۲۳). به تدریج صدای تیر از



خانه‌هایی که سربازان به‌طور متفرق در آن‌ها مشغول دفاع بودند قطع شد و در ساعت ۱۲/۳۰ خاموشی مرگباری تمام شهر را فراگرفت. قوای سمکو خانه‌ای را که به ستاد پادگان اختصاص داشت محاصره کردند و پیشنهاد کردند که ستاد مزبور تسلیم شود. با تنگ‌شدن حلقه محاصره، ملک‌زاده بنا به ادعای خود همراه با دیگر افسرانش تصمیم گرفتند که تفنگ‌ها و مسلسل‌ها را بشکنند و خودکشی کنند؛ ولی عده‌ای آن‌ها را از این نقشه بازداشتند. او که فکر نمی‌کرد سمکو در مهاباد باشد در شرحی خطاب به سیدطه نوشت: «آقای سیدطه: شهر را تا آخرین فشنگ دفاع کردم. طالع جنگ با من مساعدت نکرد، در صورتی که به من و افرادم بی‌احترامی نشود، تسلیم می‌شوم» (جهانبانی، ۱۳۸۰، صص ۱۸۷-۱۸۸). ساعت ۱۳ روز ۱۴ مهر سمکو با درخواست تسلیم ملک‌زاده موافقت کرد. بدین ترتیب پادگان مهاباد در ساعت ۱۴/۳۰ بعد از ظهر روز جمعه ۱۴ مهر ۱۳۰۰ سقوط کرد (استادوخ، ۱۳۰۰، کارتن ۴۵، پرونده ۱۰، سند ۲۷). روز بعد یعنی ۱۵ مهر، روزنامه ستاره ایران در گزارشی نوشت: «از تبریز اطلاع می‌دهند به‌موجب امر ایالت، اردوی شرفخانه به‌طرف ارومیه حرکت کرده و اردوی مهاباد هم از طرف دیگر به‌طرف ارومیه اعزام گردیده و اسماعیل‌آقا در ارومیه محاصره [شده] و راه فرار از هیچ طرف برای او باقی نیست و یک عده از اردوی دولتی هم به‌طرف خوی حرکت کرده‌اند و اگر چنانچه اسماعیل‌آقا موفق به فرار نشود، در این چند روز دستگیر خواهد گردید» (روزنامه ستاره ایران، سال هفتم، شماره ۶۳، جمعه ۵ صفر ۱۳۴۰، ص ۲).

غارت مهاباد و کشتار ژاندارم‌ها

بعد از سقوط مهاباد «شهر بلافاصله از طرف قوای اسماعیل‌آقا تاراج و چپاول شد و چارو بر بساط تهی هر خانه‌ای کشیده شد» (محمودزاده، ۱۳۷۴، ص ۲۵). شکاک‌ها خانه و مغازه‌های تمام قضات و اهالی شهر را از عجم و کُرد و یهودی غارت کردند. درحین این اقدامات ۲۵ نفر از اهالی شهر و از جمله قاضی لطیف و حاجی صالح دوافروش که از سرشناسان شهر بودند کشته شدند (استادوخ، ۱۳۰۰ شمسی، کارتن ۴۵، پرونده ۱۰، سند شماره ۲۸) و کسی چون قاضی علی پدر قاضی محمد هم، چنان ضرب‌و شتم شد که شنوایی هر دو گوشش را از دست داد (توفیق، ۱۳۸۹، ص ۱۳۸). سمکو در نظر داشت سردار مکرری و قاضی علی و حاجی ایلخانی دهبوکری را که با قوای دولتی همکاری کرده بودند به قتل برساند که به‌دنبال خواهش‌های قاضی علی از این کار منصرف شد (استادوخ، ۱۳۰۰، کارتن ۴۵، پرونده ۱۰، سند ۲۸). غارت مهاباد به‌دست سمکو حقیقتی غیرقابل‌انکار است. حال باید دید انگیزه او از غارت این شهر گردنشین که قاعدتاً بخشی از

ساکنان آن هوادارش بودند چه بوده است؟ سمکو در پاسخ به این پرسش گفته بود: «وقتی به مهاباد رو آوردیم سراغ همه سرکردگان فرستادیم اما نیامدند... و ایرانی‌ها هم داخل شهر با ما جنگیدند و جنگ دو روز طول کشید. چنین بود که بالأخره شهر را گرفتم و عده‌ای کشته شدند که میان این کشته‌ها شکاک هم بود. در این جنگ نارنجک و مسلسل و توپ به کار گرفته شد و در چنین شرایطی نمی‌توان جلو غارت را گرفت؛ اگرچه من خود بسیار مخالف آن بودم» (هاوار، ۲۰۰۵، ص ۳۵۷). از این توضیحات پیداست که علت غارت شهر در درجه اول انتقام از بزرگان شهر بوده است که به فراخوان سمکو بی‌اعتنایی کرده بودند. این در حالی است که عده‌ای از محترمان و معتمدان و روحانیان و سادات و تجار و دانشمندان شهر با تحفه و هدایا به حضور اسماعیل آقا رفته بودند تا ارادت خود را ابراز دارند و از او تمنا کنند که ژاندارم‌ها را ببخشد و شهر را از تاراج و تعدی امان بدهد. ولی خود این‌ها نخستین اشخاصی بودند که لخت، و با زیرشلوار به شهر برگردانده شدند (محمودزاده، ۱۳۷۴، صص ۲۴-۲۵). باید متوجه بود که این عده زمانی نزد سمکو رفته بودند که جنگ تمام شده بود. آنان قبل از اتمام جنگ به دیدار او نرفته بودند؛ احتمالاً به این دلیل که نمی‌توانستند نتیجه جنگ را پیش‌بینی کنند. چه بسا حساب کرده بودند که با رسیدن نیروهای کمکی به ژاندارم‌ها نتیجه جنگ عوض شود و آن‌ها به جرم استقبال از سمکو دستگیر شوند و مانند امیراسعد روانه تبریز شوند. بنابراین منتظر مانده بودند تا طرف پیروز در جنگ مشخص شود و آنگاه خود را با شرایط جدید تطبیق دهند و طبیعتاً سمکو متوجه این قضیه بود. آن‌گونه که تا به امروز هم شایع است گویا او در خطاب به گروهی از چنین کسانی که به پیشوازش آمده بودند، این ضرب‌المثل ترکی را بر زبان رانده بود: «توی دان سوره نقاره؟» (ساز و دهل بعد از خاتمه عروسی چه فایده‌ای دارد؟) (صمدی، ۱۳۷۷، ص ۸۷).

به دنبال ساعت‌ها جنگ و درگیری شماری از ژاندارم‌ها کشته شده بودند؛ برخی هم قبل از آنکه ارتفاعات شهر به دست قوای سمکو بیفتد به سمت میان‌دوآب فرار کرده بودند؛ آنانی هم که زنده مانده بودند، به اسارت درآمدند. سمکو، ملک‌زاده و آجودان او (سروان محمدتقی خان آلپ) را بخشید (جهانبانی، ۱۳۸۰، ص ۱۹۹)؛ ولی سایر ژاندارم‌ها را اعدام کرد (توفیق، ۱۳۸۹، ص ۱۳۹). او در توضیح قتل ژاندارم‌ها گفته بود: «آن‌ها پیشتر در ارومیه دستگیر شده بودند و ما هیچ بدی در حقشان نکردیم؛ حتی به آنان لباس و پول دادیم به این شرط که به قوای ایرانی نپیوندند و علیه ما نجنگند؛ اما به محض اینکه آن‌ها را آزاد کردیم فوراً به قوای ایرانی پیوستند و شروع به دست‌درازی و قتل و کشتار کردند؛ به همین خاطر این بار آنان را نبخشیدیم و انتقام گرفتیم» (هاوار، ۲۰۰۵، ص ۳۷۵). اشاره سمکو



به ژاندارم‌های ارومیه‌ای تحت فرمان اسدالله فشنگ‌چی است که در جریان تصرف بندر گل‌مان‌خانه در روستای قهرمان‌لو به اسارت نیروهای سمکو درآمده بودند و پس از آزادی، دوباره به صفوف ژاندارم‌ها پیوسته بودند (انزلی، ۱۳۸۴، صص ۵۰۲-۵۰۳؛ معتمدالوزاره، ۱۳۸۹، ص ۴۱۸). برخلاف ادعاهای خلاف واقع ملک‌زاده شمار قوای تحت فرمان او بسیار فراتر از ۲۵۰ نفر بوده‌است؛ زیرا او در مدتی که در مهاباد حضور داشت صدها تن از عشایر کرد و مراغه‌ای را نیز به خدمت گرفته بود. خانلرخان از اجزای کارگزاری ارومیه واضح و روشن به شمار قوای دولتی و تلفات آنان اشاره کرده‌است: «از قشون که تقریباً با تفنگ‌چی و سوار مراغه و غیره ۱۵۰۰ نفر می‌شد، قریب سیصد نفر به مراغه رسیده‌است. مختصری هم در راه‌ها مانده، بقیه مقتول شده‌اند» (استادوخ، ۱۳۰۰، کارتن ۴۵، پرونده ۱۰، سند ۴۱). تلفات سمکو در داخل و خارج شهر روی هم رفته ۵۰ نفر بود (استادوخ، ۱۳۰۰، کارتن ۴۵، پرونده ۱۰، سند ۳۷). برخلاف دیگر جنگ‌های آن ایام، بازتاب جنگ مهاباد به داخل کشور محدود نماند و به‌زودی در روزنامه‌های اروپایی انعکاس یافت. برای نمونه روزنامه دیلی میرور در اول دسامبر ۱۹۲۱ در گزارشی تحت عنوان «گردها ۵۰۰ پلیس را کشتند» از کشته‌شدن ۵۰۰ ژاندارم در مهاباد سخن راند (استادوخ، ۱۳۰۰، کارتن ۴۵، پرونده ۱۰، سند ۱۱۵). سمکو در نصفه‌شب همان روزی که مهاباد را تصرف کرد از آن شهر خارج شد (ملک‌زاده، ۱۳۲۸، ص ۷۵) و حمزه‌آقای مامش را همراه با یکی از برادران او و هم‌چنین دو نفر دیگر به نام‌های امین و عبدالله مسئول اداره شهر کرد (استادوخ، ۱۳۰۰، کارتن ۴۵، پرونده ۱۰، سند ۳۶).

تهدید و تطمیع رؤسا و سرشناسان شهر

قبلاً اشاره شد که یکی از دلایل حمله سمکو به مهاباد برهم‌زدن برنامه‌های مخبرالسلطنه، یعنی مقابله با پیشروی آتی قوای مستقر در جبهه‌های شمال و جنوب به سوی ارومیه و شکست‌دادن او بود؛ ولی از دیگر اهداف سمکو تهدید و تطمیع رؤسا و سرشناسان این ناحیه بود. سمکو در نظر داشت با حمله‌ای حساب‌شده به مهاباد و شکست قوای دولتی قدرت خود را برتر از دولت نشان دهد و عشایر هوادار دولت را به‌خود متمایل کند. تصرف مهاباد کاملاً اسماعیل‌آقا را تشجیع کرد و موقعیت او را به‌گونه‌ای بی‌سابقه ارتقاء بخشید. او پس از شکست‌دادن ژاندارم‌ها تلاش کرد عشایر ناحیه را تطمیع کند تا مهاباد از آن‌پس مبدأ و سکوی پرشی برای پیشروی‌های آتی او به مناطق جنوبی‌تر شود. در همین راستا بود که او در آبان همان سال، نامه‌ای خطاب به رؤسای طوایف آن حدود فرستاد و در آن تکلیف کرد که: «باید ذیل این ورقه کتباً متعهد شوند با کلیه سواران خود مسلح

شوند و آماده باشند. در صورتی که کسی این برگه را امضا نکند و در موقع معین با سواران خود حاضر نشود، از هیچ مجازاتی علیه آنان صرف نظر نخواهد شد» (استادوخ، ۱۳۰۰، کارتن ۴۵، پرونده ۱۰، سند ۱۹). با این وصف تعجبی نداشت که به زودی ایل‌های مامش، منگور، دهبوگری، پیران، زرزا، گورک، فیض‌الله‌بیگی، پشت‌دری، بانه و قادرخانی به او پیوستند (ارفع، بی‌تا، ص ۶۰).

تحلیل شکست مهاباد

جهانبانی در بحث از شکست مهاباد اگرچه بر نقش بارز سمکو و توانایی نظامی او تأکید کرده‌است، ولی در تحلیل نهایی، اتهاماتی دور از واقع به ملک‌زاده وارد کرده‌است و می‌نویسد: «با وجود این باید تصدیق نمود که در مقابل این سردار جسور عده‌ای وجود داشتند که اولاً فاقد قدرت فرماندهی و نظم بودند؛ دوماً دشمن با حکومتی سروکار داشت که امور آن از هم گسیخته بود [و] قسمت‌های ارتش و نیروی انتظامی به دست اشخاص و عناصری اداره و رهبری می‌شد که یا اجنبی بودند و علاقه واقعی به این آب‌و‌خاک نداشتند یا اساساً از چگونگی فنون جنگی و تدابیر و تجربیات لازمه بی‌بهره و بی‌اطلاع بودند» (جهانبانی، ۱۳۸۰، ص ۱۸۹).

حال باید دید نقش هر کدام از عوامل مؤثر در سقوط مهاباد (مخبر السلطنه، ملک‌زاده، و سمکو) به چه میزان بوده‌است؟

نقش مخبر السلطنه

تمام آنچه مخبر السلطنه در تبریئه نقش خود در واقعه سقوط مهاباد ابراز داشته این است که نخست همه بزرگان مهاباد را خائن اعلام می‌کند؛ چراکه به وعده خود مبنی بر دفاع از مهاباد عمل نکردند. دوم اینکه کردها سیم تلگراف را پاره کرده بودند و تلگراف‌هایش به ملک‌زاده مبنی بر اینکه «هوشیار باشد» به دست او نرسید؛ ولی نکته مهم‌تر تأکید بر غافل‌نشستن ملک‌زاده است (هدایت، ۱۳۸۵، ص ۳۲۴).

ارفع درباره مخبر السلطنه می‌نویسد: «او مرد با فرهنگی بود و کتاب‌هایی به زبان آلمانی درباره جنگ خوانده [بود] و خود را قابل جنگ با عملیات نظامی با قبایل می‌دانست» (ارفع، بی‌تا، ص ۶۰). در واقع اگرچه او شخصیتی سیاسی بود، ولی حقیقتاً از دانش نظامی بی‌بهره بود و دستورالعمل‌های نظامی او مایه حیرت مقامات نظامی بود. برای نمونه محمد مظهری که مسئولیت بندر شرفخانه را برعهده داشته‌است درباره او می‌نویسد: «او باینکه می‌دانست در شرفخانه غیر از چند نفر، ابواب جمعی ندارم، ولی باز دستورات عجیب و غریبی به من



می داد؛ مثلاً تلگراف می کرد: فوری با کشتی آدمیرال حرکت و بندر حیدرآباد را بمباران کنید!» (جهانبانی، ۱۳۸۰، صص ۲۰۹-۲۱۰).

ملک‌زاده هم به همین ترتیب زمانی که از طرف او برای حرکت به مهاباد مأمور می‌شود اعلام می‌کند که برای چنین مأموریتی ۱۵۰۰ نفر نیرو و توپ‌خانه کافی لازم است و رفتن به مهاباد با چندصد نفر نیرو در حکم خودکشی است؛ ولی اعتراضاتش بی‌ثمر است. قبلاً به تلگرافی که مخبرالسلطنه به ملک‌زاده زده بود اشاره شد: «آقای ماژور ملک‌زاده! ظفرالدوله بی‌تجربگی کرده شما بپائید.» آن‌چنان‌که ملک‌زاده خاطر نشان ساخته است، مخبرالسلطنه می‌توانست از طریق رمز، هم شکست ظفرالدوله را گزارش دهد و هم دستورالعمل‌های لازم را برای پیشگیری از شکستی مجدد برای قوای دولتی به او اطلاع دهد؛ ولی مخبرالسلطنه از این امر سر باز زد (ملک‌زاده، ۱۳۲۸، ص ۶۰). ایراد دیگری که بر مخبرالسلطنه رواست بی‌توجهی او به درخواست‌ها و پیشنهادهای مکرر ملک‌زاده دربارهٔ اعزام قواست. در تابستان آن سال یک واحد ژاندارم مرکب از ۳ گروهان پیاده‌نظام و یک دسته مسلسل‌چی و دو اسکادران سواره برای تقویت قوای تبریز از تهران فرستاده شد؛ ولی تنها در آخرین لحظات بود که اسکادران ۱۰۰ نفره‌ای از این نیرو را به فرماندهی حسن ارفع به یاری ملک‌زاده فرستادند و این نیرو هم زمانی رسید که جنگ خاتمه یافته بود (ارفع، بی‌تا، ص ۶۰).

ملک‌زاده

در داخل و خارج ایران شکست مهاباد را نتیجه بی‌کفایتی ملک‌زاده دانسته‌اند و به این هم بسنده نکرده‌اند و اتهاماتی بی‌شمار بر او وارد آورده‌اند. برای نمونه می‌توان اظهارات امین‌الشرع را از نظر گذراند: «ملک‌زاده شب‌وروز مست و مخمور بوده... و غالباً روزها را در خواب و شب‌ها را در مجلس شراب می‌گذرانید. حتی از قراری که رئیس تلگراف‌خانه می‌گفته، ساعتی که اسماعیل‌آقا هجوم کرده بود باز ملک‌زاده در خواب بوده و کسی جسارت به بیدار کردنش نکرده؛ چندان‌که صدای توپ و تفنگ دشمن وی را از خواب بیدار کرده بود» (امین‌الشرع، ۱۳۷۸، ص ۵۴). روزنامه‌های تهران هم از آن حکایت کرده‌اند که گُردها ملک‌زاده را در حال مستی دستگیر کرده بودند (ملک‌زاده، ۱۳۲۸، ص ۸۳). امین‌الشرع در ادامه می‌افزاید که او: «از روی ترس امر به تسلیم نیروهایش کرد.» دربارهٔ زنده‌ماندن ملک‌زاده هم می‌نویسد: «خود ملک‌زاده بدبخت نانجیب را هم نکشته، به سلماس آورده، بعد از چند روزی پولی داده و مرخص می‌نماید» (امین‌الشرع، ۱۳۷۸، ص ۵۵). معتمدالوزاره در همین رابطه می‌نویسد: «اسماعیل‌آقا نسبت به ملک‌زاده خیلی



احترام می‌کرد و حق هم دارد؛ زیرا در سایه غفلت و غلطکاری او نائل به این فتح بزرگ شده بود و مقتضی بود که قدردانی کرده، احترامات بکند» (معمدالوزاره، ۱۳۸۹، ص ۵۲۶). توفیق می‌نویسد: «ژاندارم‌ها ... در اثر سستی و مهملی ملک‌زاده... تاب مقاومت نیاورده و شکست خوردند» (توفیق، ۱۳۸۹، صص ۱۳۶-۱۳۷). خانلرخان نیز می‌نویسد: «... افسوس که... هزار و پانصد نفر از قشون و غیره قربانی بی‌احتیاطی و بی‌قیدی رؤسای قشون گردیدند» (استادوخ، ۱۳۰۰، کارتن ۴۵، پرونده ۱۰، سند ۲/۱). این‌ها نمونه‌هایی مختصر از اتهاماتی است که متوجه ملک‌زاده است.

باید پذیرفت که شکست ملک‌زاده شکستی بوده‌است مانند شکست‌های ظفرالدوله، و بعدها شکست‌های خالوقربان و سردار ارشد از سمکو با این تفاوت که برخلاف اردوهای ظفرالدوله و سردار ارشد و خالوقربان که در فضای آزاد جنگیده بودند و هنگام شکست متفرق شده بودند و در نتیجه تلفات زیادی نداده بودند، اردوی ملک‌زاده جدای از ساعات اولیه جنگ که برخی از ژاندارم‌ها موفق شدند فرار کنند، امکان فرار پیدا نکرد. از ملک‌زاده انتظار می‌رفت اگر نتواند با سمکو مقابله کند لاقبل عقب‌نشینی کند و نگذارد صدمه‌ای به قوای دولتی برسد (معمدالوزاره، ۱۳۸۹، ص ۵۲۵)؛ بنابراین اگر او توانایی دفاع در خود نمی‌دید، چرا تصمیم گرفت جنگ کند و ژاندارم‌ها را به کشتن داد؟ پاسخ او به این پرسش این است که تا غروب آفتاب و تاریک‌شدن هوا فکر می‌کرده‌است با ۷۰۰ نیروی تحت فرمان سیدطه طرف است و البته هم درست فکر می‌کرده‌است؟ زیرا سمکو و نیروهایش شب به اطراف شهر رسیدند و ملک‌زاده روز بعد از حضور آن‌ها آگاهی یافت.

با تمام این اوصاف طبیعی است که ملک‌زاده نیز مانند هر فرمانده نظامی دیگری در چنین موقعیت حساس و مرگباری در معرض اشتباه و لغزش قرار گرفته باشد؛ آن‌چنان‌که مظهري او را متهم می‌کند که ابتکار فرماندهی را از دست داده بود (جهانبانی، ۱۳۸۰، ص ۲۲۳). ضعف عملکرد ملک‌زاده را از نوشته‌های خود او نیز می‌توان دریافت. او نظارت مناسبی بر عملکرد نیروهایش از جمله درباره چگونگی مصرف مهمات موجود از خود نشان نداد. گزارش‌ها از هدر دادن بی‌حد و حساب مهمات خبر می‌دهند و جالب آنکه ملک‌زاده تنها زمانی یاد مهمات و فشنگ افتاد که به او خبر دادند ۹۰ هزار گلوله احتیاط به پایان رسیده‌است! (ملک‌زاده، ۱۳۲۸، ص ۷۷). او با اعتماد به کدام امید دست نیروهایش را در شلیک بی‌حساب مهمات باز گذاشته بود؟

آذرتاش در ذکر دلایل شکست ژاندارم‌ها، به کمبود مهمات اردو اشاره می‌کند. هر تیرانداز ۶۰ تیر فشنگ داشت و ۴ قبضه مسلسل روسی که اغلب در حین عملیات به دلیل نبودن قطعات یدکی از کار افتادند. دو توپ در اختیار اردو بود؛ یکی غیرقابل استفاده که



برای خالی نبودن عریضه به آنجا برده شده بود و دیگری توپ کوهستانی که از قزاق‌خانه تبریز به این پادگان ارسال شد و بیش از ۴۰ تیر فشنگ نداشت که آن‌هم بعد از چند شلیک از کار افتاد (جهانبانی، ۱۳۸۰، ص ۱۹۱). مؤلف تاریخ ژاندارمری ایران نیز در این باره می‌نویسد: «توپ اسقاط اخاسیوس ژاندارم نتوانست بیش از چند گلوله پرتاب کند و نیز توپ شنیدر کوهستانی هم به‌زودی به درد کمبود مهمات مبتلا شد...» (افسر، ۱۳۳۲، ص ۲۶۳). هرکسی با مشاهده این گزارش متوجه ضعف فرماندهی ملک‌زاده می‌شود و برایش این پرسش پیش می‌آید که او با آگاهی از کمبود مهمات و خرابی سلاح‌های سنگین انگشت‌شمارش آن‌هم در وضعیتی که همواره امکان حمله سمکو وجود داشت، به چه دلیل چندین ماه دست روی دست گذاشته بود؟

ملک‌زاده در جای‌جای کتابش تلاش کرده‌است شکست مهاباد را دسیسه اجانب مختلف قلمداد کند. او در درجه نخست کلنل لندبرگ سوئدی را از عمال رسمی ایتلیجنس سرویس می‌خواند که اخبار را به سفارت انگلیس در تهران می‌رساند و آن‌ها هم از طریق موصل و سلیمانیه سمکو را در جریان اخبار قرار می‌دادند! (ملک‌زاده، ۱۳۲۸، ص ۶۵) و در همان حال سعی دارد تا با برجسته‌کردن اختلافات قزاق و ژاندارمری بتواند در میان صاحب‌منصبان ژاندارم که بسیاری از آن‌ها در رقابت با قزاق‌ها به‌سر می‌بردند، هوادارانی برای خود بیاید و واقعه مهاباد را تحت‌الشعاع تنش‌های میان دو نیروی قزاق و ژاندارم قرار دهد. او در ادامه سخنانش به ملاقاتش با قزاق‌ها بعد از آزاد شدن توسط سمکو اشاره می‌کند و ضمن گلایه از اینکه چرا به یاری او نشتافتند، از آنان می‌شنود که از مقامات اجازه دخالت خواسته بودند ولی پاسخی دریافت نکرده بودند (ملک‌زاده، ۱۳۲۸، ص ۷۹). تنش میان قزاق‌ها با ژاندارم‌ها حقیقتی غیرقابل‌انکار بود. ولی اینکه آیا این دشمنی تا آنجا بوده‌است که قزاق‌ها ملک‌زاده را به‌امید شکست از سمکو تنها گذاشته باشند، فرضیه‌ای است که ملک‌زاده سعی دارد آن را ثابت کند، و نمی‌توان ادعای او را کاملاً تأیید کرد.

سمکو

طبیعتاً برای مقامات سیاسی و نظامی ستایش و اذعان به حرکت برنامه‌ریزی‌شده سمکو از چهریق و تصرف مهاباد موضوعی دشوار بوده‌است. در نتیجه با رویکردی یک‌جانبه سعی داشته‌اند صرفاً مخبرالسلطنه و ملک‌زاده را مقصر جلوه دهند و حرکت حساب‌شده سمکو را نادیده بگیرند. حقیقت این است که هر نیرو و فرمانده دیگری نیز جای ملک‌زاده می‌بود، به همان سرنوشت دچار می‌شد. نیروهای سمکو حداقل از سال‌ها قبل در رویارویی‌های متعدد با روس و عثمانی و آسوری و به‌تازگی با قوای حکومت مرکزی جنگ‌آزموده شده

بودند. علاوه بر این، او از ماه‌ها قبل صدها نفر را آموزش داده بود و طبق نقشه و برنامه‌ای حساب شده پیش می‌رفت. لباس‌های یکدست، بیرق‌های گوناگون و سلاح‌های سنگین توپ و مسلسل و مترالیوز^۱ همگی از عملیاتی حساب شده و سهمگین نشان داشتند. او با تظاهر به اینکه در صدد است تا برای مقابله با آسوریان آمادگی کسب کند، از غفلت قوای دولتی مستقر در طسوج اطمینان حاصل کرده بود و عازم جنوب شده بود. تمام این‌ها نشانه بی‌اعتنایی و احساس خطر نکردن از جانب قوای دولتی حاضر در جبهه شمالی بوده است و می‌تواند گویای ضعف عملکرد و فرماندهی این جبهه و در رأس تمام آن‌ها مخبر السلطنه باشد. سمکو شب‌هنگام به مهاباد می‌رسد و استراحت می‌کند؛ ولی بخش کوچکی از نیروهایش عمداً ژاندارم‌ها را تا صبح به خود درگیر می‌کنند و مانع از خواب آن‌ها می‌شوند. صبح روز ۱۴ مهر طبیعتاً در حالی جنگ شروع می‌شود که ژاندارم‌ها خسته و خواب‌آلوده بوده‌اند و طرف مقابل آماده رزم! سمکو وقتی مهاباد را تصرف می‌کند بنابر «فتح مشعشعش»، خود را با نادرشاه افشار مقایسه می‌کند و بلکه برتر از او می‌پندارد و نظر ملک‌زاده شوم‌بخت را درباره مانورش استفسار می‌کند. جهانبانی در واکنش به این اظهارات سمکو می‌نویسد: «تردید نیست که مانور این سرکرده، بسیار جسورانه و با حساب دقیق و مراقبت کامل انجام گرفت؛ زیرا با استقرار پوشش ضعیفی در جبهه اصلی، طرف خود را کاملاً اغفال کرد و با نیروی عمده خود با سرعت هرچه تمام‌تر به پادگان ضعیفی حمله‌ور شد و آن را منهدم ساخت» (جهانبانی، ۱۳۸۰، ص ۱۸۹). آذرتاش در تکمیل این موضوع، در توضیح علت اینکه ژاندارم‌ها شهر را تخلیه نکردند و به ارتفاعات نرفتند می‌نویسد: «نیروی سمکو که از سواران جنگ‌دیده گرد تشکیل یافته بود، با چنان سرعتی مانور خود را انجام داد که فرصتی برای تخلیه شهر و عقب‌نشینی باقی نماند» (جهانبانی، ۱۳۸۰، ص ۱۹۱). شکست مهاباد، تنها شکست قوای دولتی از سمکو نبود. او پیشتر شکست‌هایی به ظفرالدوله و کمی بعد به ارشدالملک و خالوقربان وارد ساخت که اگر هم چون شکست ملک‌زاده انعکاس نیافته‌اند تنها به این دلیل بوده است که برخلاف نمونه مهاباد، آنان امکان فرار و عقب‌نشینی داشته‌اند؛ بنابراین تأکید بر بی‌کفایتی و بی‌لیاقتی ملک‌زاده تنها اظهارنظری یک‌جانبه درباره این واقعه خواهد بود که با حقایق جنگ مهاباد همخوانی ندارد.

نتیجه

حمله اسماعیل آقا به مهاباد حرکتی قابل‌انتظار بود و از ۱۰ ماه زودتر پیش‌بینی شده بود. یقیناً او در این مدت به شیوه‌های مختلف من جمله، از طریق هوادارانی چون حمزه آقا مامش

۱. مترالیوز: واژه‌ای فرانسه است، به معنی تیربار



به خوبی در جریان وضعیت مهاباد، استعداد نظامی ژاندارم‌ها و دیگر جزئیات مربوطه، قرار گرفته بود. چنین بود که با حمله‌ای برنامه‌ریزی شده آنجا را تسخیر کرد. تصرف مهاباد از چند جهت مهم بود: نخستین بار بود که شهری با حمله‌ای نظامی در کمتر از دو روز جنگ سقوط می‌کرد؛ نخستین بار بود که پادگانی نظامی با صدها ژاندارم سقوط می‌کرد؛ در تمام طول جنگ جهانی اول و پس‌لرزه‌های حاصل از آن تمام تلفات قشون ایران در سراسر ایران قابل‌قیاس با شکست مهاباد نبود؛ برخلاف بسیاری از شکست‌های قوای دولتی در قبل و بعد از واقعه مهاباد، هیچ جنگی به اندازه جنگ مهاباد بازتاب داخلی و خارجی نیافت. از دیگر نتایج این واقعه، افزایش قدرت و نفوذ سمکو میان عشایر مکرری و به همان میزان بی‌اعتبار شدن دولت بود؛ آن‌چنان‌که انزلی می‌گوید: این حادثه «ربع سمکو را در دل ساکنان آن نواحی بیشتر نمود و آبروی دولت را برد» (انزلی، ۱۳۸۴، ص ۴۴۵). اگرچه ملک‌زاده می‌توانست فرماندهی کاراتری از خود نشان دهد، باین حال تضمینی وجود نداشت بتواند شهر را حفظ کند؛ بنابراین کسانی که صرفاً ضعف عملکرد او را در سقوط این شهر دخیل می‌دانند رویکردی یک‌جانبه به قضیه دارند؛ زیرا سقوط مهاباد نتیجه مجموعه‌ای از عوامل بوده که ضعف عملکرد ملک‌زاده تنها عامل نهایی آن‌ها بوده‌است و بنابراین او مستحق کینه و نفرتی نیست که ایرانیان متوجه او کرده‌اند.

منبع

اسناد منتشر نشده

(اداره اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه (استادوخ)

سال ۱۳۰۰ شمسی، کارتن ۴۵، پرونده ۱، سند ۱۳.

سال ۱۳۰۰ شمسی، کارتن ۴۵، پرونده ۰۱، اسناد شماره ۲؛ ۲/۱؛ ۳؛ ۱۹؛ ۲۷؛ ۲۸؛ ۳۵؛ ۳۶؛ ۳۷؛ ۴۱؛ ۱۱۵.

سال ۱۳۰۰ شمسی، کارتن ۴۵، پرونده ۱۲، سند ۵۳.

کتاب فارسی

ارفع، حسن. (بی‌تا). *کردها و یک بررسی تاریخی و سیاسی*. نیویورک.

افسر، پرویز. (۱۳۳۲). *تاریخ ژاندارمری ایران*. چاپ خانه قم.

امین‌الشرع خویی، میرزا ابوالقاسم. (۱۳۷۸). *میراث اسلامی ایران، دفتر هشتم؛ خاطرات امین‌الشرع خویی*.

(چ ۱). (رسول جعفریان، کوشش گر). قم: انتشارات کتاب‌خانه آیت‌الله مرعشی.

انزلی، حسن. (۱۳۸۴). *ارومیه در گذر زمان*. تهران: انتشارات دستان.

تمدن، محمد. (۱۳۵۰). *اوضاع ارومیه در جنگ اول یا تاریخ رضائیه*. ارومیه: موسسه مطبوعاتی تمدن.



- توفیق، رحمت‌الله. (۱۳۸۹). *تاریخچه ارومیه، یادداشت‌هایی از سال‌های جنگ اول جهانی و آشوب بعدازآن*. تهران: پردیس دانش.
- جهانبانی، امان‌الله. (۱۳۸۰). *سرباز ایرانی و مفهوم آب‌و‌خاک* (زندگی‌نامه خودنوشت سپهبد امان‌الله جهانبانی). تهران: انتشارات فردوس.
- خسروی چپانه، فرود. (۱۳۸۹). *تاریخ ایل قراپایاق*. ارومیه: انتشارات ادیبان.
- صمدی، محمد. (۱۳۷۷). *نگاهی به تاریخ مهاباد*. (چ ۱). مهاباد: انتشارات رهرو.
- کرونین، استفانی. (۱۳۷۷). *ارتش و حکومت پهلوی*. (غلام‌رضا علی‌بابایی، مترجم). تهران: انتشارات خجسته.
- محمودزاده، قادر. (۱۳۷۴). *خاطرات پرماجرایی دکتر آسو «چهره مهاباد»*. تهران: نشر هور.
- معمدالوزاره، رحمت‌الله‌خان. (۱۳۸۹). *ارومیه در محاربه عالم‌سوز*: از مقدمه نصارا تا بلوای اسماعیل‌آقا ۱۲۹۸-۱۳۰۰. (کاوه بیات، کوشش‌گر). تهران: شیرازه.
- ملک‌زاده هیرید، حسن. (۱۳۲۸). *سرگذشت حیرت‌انگیز یک افسر و کارمند ارشد دولت در ۳۷ سال خدمات لشگری و کشوری...* تهران: بی‌نا.
- هدایت، مهدی‌قلی‌خان. (منخبرالسلطنه). (۱۳۸۵). *خاطرات و خطرات*. تهران: انتشارات زوار.

کتاب کردی

- هاوار، محمد ره‌سول. (۲۰۰۵). *سمک و بزوتنه وه ی نه ته وایه تی کورد*. حکومته‌تی ههریمی کوردستان، وه‌زاره‌تی روشنبیری، سلئمانی.

روزنامه

- ستاره ایران*: سال هفتم، شماره ۶۲، ۵شنبه ۴ صفر ۱۳۴۰؛ سال هفتم، شماره ۶۳، جمعه ۵ صفر ۱۳۴۰.

منابع لاتین

اسناد منتشر شده انگلیسی

- Burrell, Robert Michael. (1997). *Iran Political Diaries (1881-1965): volume 6: 1921-1923*.

English Translation of References

Documents

Unpublished documents

- Edāre-ye Asnād va Tārix-e Diplomāsi-ye Vezārat-e Omur-e Xārejeh (Ostādox) (De-



partment of Diplomatic Documents and History of the Ministry of Foreign Affairs):

Year 1300 SH / 1921 AD, Box 45, Folder 1, Document number: 13.

Year 1300 SH / 1921 AD, Box 45, Folder 10, Document numbers: 2; 2/1; 3; 19; 27; 28; 35; 36; 37; 41; 115.

Year 1300 SH / 1921 AD, Box 45, Folder 12, Document number: 53. [Persian]

Published documents

Burrell, Robert Michael. (1997). *Iran political diaries (1881-1965): volume 6: 1921-1923*.

Books

Afsar, Parviz. (1332/1953). "*Tārix-e žāndārmeri-ye Irān*" (*History of the Iranian gendarmerie*). *Čāpxāne-ye Qom*. [Persian]

Amin Al-Shar' Khoi, Mirza Abolghasem. (1378/1999). "*Mirās-e eslāmi-ye Irān, daftar-e haštom: Xāterāt-e Amin-oš-Šar'-e Xoyi*" (Islamic heritage of Iran, book 8; Memoirs of Amin al-Sharia Khoi) (1st ed.). Edited by Rasoul Jafarian. Qom: *Entešārāt-e Ketābxāne-ye Āyatollāh Mar'aši* (Ayatollah Mar'ashi Najafi Library). [Persian]

Anzali, Hassan. (1384/2005). "Orumieh dar gozar-e zaman" (Urmia over time). Tehran: *Entešārāt-e Dastān*. [Persian]

Arfa, Hassan. (n. d.). "*Kord-hā va yek barresi-ye tārixi va siāsi*" (Kurds and a historical and political study). New York: n. p. [Persian]

Cronin, Stephanie. (1377/1998). "Arteš va hokumat-e Pahlavi" (The army and the creation of the Pahlavi state in Iran, 1910 - 1926). Translated by Gholamreza Babaei. Tehran: *Entešārāt-e Xojasteh*. [Persian]

Hawar, Mohammad Resoul. (2005). "*Semko u bezutenaway natavāyeti Kurd*" (Simko and the national Kurdish movement). Sulaymaniyah: Hekumati Harimi Kurdestān (Kurdistan Regional Government), Wazāraty Rošenbiry, (Ministry of Culture). [Kurdish]

Hedayat, Mehdi Gholi Khan (Mokhber Al-Saltaneh). (1385/2006). "*Xāterāt o xatarāt*" (Memories and dangers). Tehran: *Entešārāt-e Zovvār*. [Persian]



- Jahanbani, Amanollah. (1380/2001). "*Sarbāz-e Irāni va mafhum-e āb o xāk: Zendegi-nāme-ye xod-nevešt-e Sepahbod Amānollāh-e Jahānbāni*" (The Iranian soldier and the concept of water and soil: Autobiography of General Amanullah Jahanbani). Tehran: Enteshārāt-e Ferdows. [Persian]
- Khosravi Chianeh, Foroud. (1389/2010). "*Tārix-e eel-e Qarāpāpāq*" (A history of Qarapapaqs tribe). Urmia: Enteshārāt-e Adibān. [Persian]
- Mahmoudzadeh, Ghader. (1374/1995). "*Xāterāt-e por-mājarā-ye doktor Āsu: Čhreye Mahābād*" (Dr. Aso's adventurous memoirs: The face of Mahabad). Tehran: Našr-e Hur. [Persian]
- Malekzadeh Hirbod, Hassan. (1328/1949). "*Sargozašt-e heyrat-angiz-e yek afsar va kārmand-e aršad-e dowlat dar 37 sāl xadamāt-e lašgari o kešvari...*" (The astonishing story of a senior officer and government employee in 37 years of military and civil service). Tehran: n. p. [Persian]
- Mo'tamed Al-Vezareh, Rahmatollah Khan. (1389/2010). "*Orumieh dar mohārebe-ye ālam-suz: Az moqaddame-ye Nasārā tā balvā-ye Esmā'eel Āqā 1298-1300*" (Urmia in the world-burning war: From the introduction of the Christians to the uprising of Ismail Agha 1919-1921). Edited by Kaveh Bayat. Tehran: Širāzeh. [Persian]
- Samadi, Mohammad. (1377/1998). "*Negāhi be tārix-e Mahābād*" (A glance at the history of Mahabad) (1st ed.). Mahabad: Enteshārāt-e Rahro. [Persian]
- Tamaddon, Mohammad. (1350/1971). "*Ozā'-e Orumieh dar jang-e avval yā tārix-e Rezāeeyeh*" (The situation of Urmia in the First World War or the Rezaieh history). Urmia: Mo'assese-ye Matbu'āti-ye Tamaddon. [Persian]
- Tofigh, Rahmatollah. (1389/2010). "*Tārixče-ye Orumieh: Yāddāšt-hā-yi az sāl-hā-ye jang-e avval-e jahāni va āšub-e ba'd az ān*" (History of Urmia: Notes from the years of the First World War and the turmoil after it). Tehran: Pardis-e Dāneš. [Persian]

Newspaper

Setāre-ye Irān: 7th year, issue number 62, Thursday 4 Safar 1340 AH / 7 October 1921;
7th year, issue number 63, Friday 5 Safar 1340 AH / 8 October 1921. [Persian]

